



متن درس خارج نهایی استاد یزدان پناه - یکشنبه ۱۴۰۱/۰۸/۱۵



ما در مرحله رابعه که بحث مواد ثلاث بود در نهاییه، در فصل اول، سه مقام را به پایان بردیم، رسیدیم به مقام چهارم که بحث فروعات بود. در فرع اول، صحبت از امکان ماهوی و امکان فقری شد و عنوان داده شد دو تا اصطلاح است. و معنای امکان، اینجا به معنای فقر ذاتی، آنجا به معنای سلب ضرورت است. توضیح دادیم، بیان علامه را گفتیم و عرض کردیم.

در امکان فقری، حقیقت امکان هست (نظر صدرا)

بعد از این رسیدیم به بیان مختار در این زمینه. عرض کردیم که اساسا امکان فقری اساسا چطوری معنا دار می شود؟ اصلا عنوان امکان آیا فقط همین لفظ امکان را به کار می بریم؟ یا واقعا ممکن هست؛ حالا جایز الوجود بگویید، ممکن الوجود بگویید، هرچه عنوان بدهید؛ جواز و امکانش از چیست و چرا؟ این باعث شد ما تا به حال سه طرح را دادیم. طرح اول و دوم را گفتیم. طرح سوم، از این جهت دارای اهمیت بیشتری بود که هویت امکان را مشخص می کرد. گرچه به نظرم طرح اول و دوم کافی است. یعنی کسی این را بداند، از نظر فلسفی رسیده به امکان وجودی فقری. ولی طرح سوم، آن لب هویت امکان را برای ما مشخص می کند. به تعبیری کیفیت امکانی اش را، کیفیت جوازی بودنش را برای ما به دقت مشخص می کند. آنجا گفتیم مثلا نه واجب است، نه ممتنع است، پس ممکن است. مثلا این کار را کردیم در طرح های پیشین. ولی این طرح اصلا این کار را نمی کند. گرچه آن طرح دوم بالغیر، یک کمی باز نزدیکتر است؛ ولی این طرح سوم، دقیقا ما را می آورد در فضای اصلی بحث قرار می دهد، کیفیت را مشخص می کند. ما گفتیم، توضیح دادیم، عرض کردیم که اساس اینجا ما مسئله وجود فقری و اینکه وجودات امکانی وجود فقری اند، تمام ذات شان فقر است، تعلق به غیر است که این را قبلا بحثش را کردیم؛ این را گفتیم، توضیح دادیم چنین چیزی از دلش چه چیزی درمی آید؟ صدرا بی دلیل نیست که به سمتش رفته بلکه به من بگویید، اصلش باید این طوری همه بحث را پیش می برد، اصلا از اول باید این طوری بحث را پیش می برد. ولی حالا به خاطر سنتی که وجود داشت و آن بحث هایی که باید نقل می کرد و میراث را باید گزارش می کرد، آنها باعث شده که یک راه میانه ای را در نظر گرفت به گونه ای که بتواند هم آن را درست کند هم حرف خودش را بزند. آوردیم، حرف های صدرا را خواندیم. خب ما این را گفتیم ولی خلاصه اش را دوباره در این طرح سوم به صورت خیلی خلاصه می گویم، چون دیگر الان گذشت. فقط یک کمی می خواهم غنی ترش هم از یک جهت بکنم، حالا عرض می کنم.

طرح سوم: تمام هویت وجود امکانی تعلق به غیر است، پس فی حد نفسه پذیرای وجود است و ممکن

به تعبیر دیگر وجود امکانی چون تمام هویتش را فقر تشکیل می دهد، با غیر موجود است، بالغیر اصلا حکم موجودیت را دارد، موجود بودنش بالغیر است. چون اصلا می گوید عین فقر به غیر است. به تعبیری ذاتی اش، همان فی نفسه اش عین همان فی غیره است. ذاتی اش، ذاتی وجودی اش — یادتان باشد بعدا من اینجا را استفاده باید بکنم — همان فقر به غیر است، نیاز به غیر است، تعلق به غیر است، ربط به غیر است. می دانید ذاتی، ذاتی وجودی است؛ در جای خودش باز می گویم اینجا را، توضیح می دهیم. وقتی

ذاتی اش فقر به غیر است، شما می‌توانید بگویید او موجود است بالغیر، و اگر غیر نباشد او موجود نیست. اینکه می‌گوییم، تعبیری بود که صدر را تعبیر می‌کرد چی؟ باطل الذات. می‌خواهم آن تعبیر ایشان را اولاً بیاورم. و این معنایش چیست؟ یعنی امکان وجود دارد با غیر. بدون غیر، نیست. تا این را می‌گویید، یعنی در واقع ممکن است، یعنی قابلیت وجود دارد اما با غیر، نه با خودش. به خودش می‌شد، می‌شد واجب. به غیر بشود، می‌گوییم ممکن است. این بیان را گفتیم؛ یعنی ممکن الوجود بودن را داشتم توضیح می‌دادم. الان می‌خواهم یک کمی طرح را غنی‌تر کنم، می‌خواهم آن دقتی که باید بشود، بیشتر روی آن تمرکز کنم.

بینید همان حینی که هست، همان حینی که تعلق به غیر دارد، همان لحظه‌ای که تمام هویتش همان تعلق به غیر است؛ که وجود فقری، این طوری است. همان لحظه که هست، بالغیر هست. تعبیر را بینید. وقتی می‌گویید بالغیر است، یک. و وقتی هم می‌گویید تمام هویتش همان ربط به غیر است، دو. تا این را گفتید، امکان ذاتی اثبات می‌شود. چطور؟ تا می‌گویید بالغیر است، یعنی اگر دقت کنید حینی که هست، به دقت عقلی، این حکم موجودیت را به خود ندارد. دقت کنید. همین الانی که هست؛ هست، پس موجود است اما می‌گویید هست بالغیر. بالغیر هم که می‌گویید ذاتی اش است. حالا تا این را می‌گویید یعنی چی به دقت عقلی؟ چون اینها همان بحث‌هایی است که ما گاهی بحث مرتبه و رتبه را می‌کنیم، مثلاً می‌گوییم عقول مفارقات، آن نحوی که در بحث امکان می‌گوییم، نیستی شان اگر می‌گوییم، نه اینکه هیچ وقت هست که نیست، همیشه هست؛ اما به لحاظ اینکه از واجب آمده، فی حد ذاته نیستی دارد. آن توضیحاتی که می‌دادیم در امکان البته. اینجا هم الان حرف، این است: همین الان که می‌گویید هست، بالغیر هست، تمام ذاتش هم بالغیر است؛ تا این را گفتید، این معنایی دارد. معنایش چی می‌شود؟ معنایش این می‌شود همین الان با دقت عقلیه به خود ندارد، به غیر دارد. یا به تعبیر دیگر به شخص همین وجودی که الان هست — به خاطر اینکه در بحث‌های وجودی، شخصی است، تشخص دارد — همین تشخص وجود چون بالغیر است و تمام ذاتش است؛ الان تمام ذاتش را بگذارید کنار. چون بالغیر است؛ تا این را می‌گویید، یعنی حکم را به شخص خود ندارد. دقت کنید. تا این را گفتید، خود این می‌شود چی؟ ممکن. ولی هست. اگر بگوییم اصلاً نمی‌تواند باشد، نه. هست، الان هست ولی هستی را به دیگری داد. تا این را گفتید، یعنی امکان را در نهادش قرار دادید اما امکان وجودی. این یک. حالا چرا می‌گویید این امکان، امکان ذاتی است؟ ما در ماهیات گفتیم امکان ذاتی است؛ این را چرا می‌گویید ذاتی است؟ چون ذاتی اش تعلق به غیر است. اگر می‌توانستید بگویید این وجود، خودش چیزی است اما تعلق به غیر، یک چیز دیگری است همراه او، حتی لازم او است اما در نهاد ذات او نیست — فرض کنید، گرچه این درست نیست — نمی‌توانستید بگویید امکان ذاتی است. باید می‌گفتید امکان دارد اما بالغیر دارد. این را می‌گوییم، بعداً یادتان باشد این بالغیر باید خودش معنا بشود. ولی الان می‌گویید چی؟ چون می‌گویید تعلق به غیر، ذاتی او است، تمام حقیقت او است، گفتیم فی نفسه او عین فی غیره او است — البته یادتان باشد ذاتی وجودی او است — پس امکان ذاتی داریم. الان همین را گفتم، یادتان باشد امکان ذاتی وجودی با ماهوی فرق می‌کند. همین که گفتم، داشته باشید بعداً باز می‌کنم، چون چند فرق باید بگوییم. دقت کنید چه عرض می‌کنم. ما اینجا حرف مان این بود چون می‌گویید بالغیر، به دقت عقلی همین الانی که هست، می‌گویید بالغیر هست، فقر به غیر دارد، همین الان پس در واقع به خود ندارد، به شخص خود ندارد. این یک. دو، حالا امکان را درست کردید، اما امکان چرا ذاتی است؟ چون می‌گویید تمام ذات او فقر به غیر است. یعنی به تعبیری همان مبرری که امکان را ساخت، همان مبرر، ذات او است، لذا می‌شود امکان ذاتی. دقت کنید چه عرض می‌کنم. می‌دانید اینهایی که الان داریم می‌گوییم، بعضی‌ها خیال می‌کنند ما داریم مشترک لفظی به کار می‌بریم! امکان، ذاتی است اما یادتان باشد ذاتی وجودی، غیر از ذاتی ماهوی است. ان شاء الله می‌رسیم توضیح می‌دهیم.

استاد: خب حالا گفتیم دیگر، باز من را برنگردانید. بقیه را من بعد از جلسه خدمتتان هستم. چون من می ترسم باز دوباره من را امروز نگه دارید، من هیچی جلو نروم. و این باعث می شود ما دیگر هر بار داریم تکرار می کنیم. تقاضا می کنم بعد از جلسه، ما که چند روز در خدمتتان بودیم، بگذارید من ادامه بدهم.

اگر دقت کرده بودید، در اینجا چکار کردیم؟ همان موقعی که هست، باید بگوییم او امکان دارد. همان موقعی که هست، تأکید می کنم. اینها ان شاء الله بعدا می شود فرق های امکان وجودی با امکان ماهوی. همان موقع که هست، به خاطر بالغیر بودنش، ربط به غیر بودنش، به دقت عقلی حکم امکان پیدا می کند. قابلیت وجود دارد به غیر، نه به خود. که به خود می شد، می شد واجب. این، طرح سوم. البته یک طرح چهارمی هست، تردید دارم طرح چهارم را اصلا بگویم. الان بگذارید اینها را تمام کنم، من بینم اگر فرصت داشتیم یک طرح چهارمی هم هست. بیشتر چرا طرح می دهم؟ می خواهم یعنی به تعبیری ذهن را چند جور درگیر کنم که هر یک از اینها یک نوع، ما را به فضای اصل مسئله نزدیک می کند. و الا این طرح ها لزوما همه کس نگفتند، یا کسی گفته باشد نیست.

خب این شد تا اینجا. حالا که این را گفتید، بر اساس اینکه گفتید امکان ذاتی داریم و واقعا هم امکان ذاتی است، و همچنان که وجوب را هم ذاتی کردیم برای واجب تعالی. چرا ذاتی اش کردیم؟ گفتیم ذات وجود واجب، خود کافی است بدون هیچ غیری که حکم موجودیت را داشته باشد. دقت کنید. تا این را گفتید، می رسید به ذاتش اقتضای وجود دارد؛ اما ذات این اقتضای امکان دارد. تا اینجا درست شد، حالا شما که این را گفتید، یک بحثی است که می کنم، من می خواهم این را به عنوان تمه بحث بگویم، از صدرا است؛ هم بحث صدرا باشد، هم به عنوان یک سوال و جواب.

شما تا می گوید هست، هر چیزی ضرورت دارد. و از طرفی هم می گوید وجود موجود است به نفس ذاته ولو در امکان. این تعبیر را هم می کنید. یعنی می خواستید بگویید حیث تقییدیه ندارد، می گفتید موجود است بذاته. خب اگر این است، پس همه وجودها باید ضرورت ازلی پیدا کنند، وجوب پیدا کنند! یک سوالی است، صدرا در اثنا طرح کرده، در لابلای بحث اصالت وجود که مشکل برخورده که تا گفت بالذات، آنها گفتند اگر این باشد، بالذات موجود است، پس چیست؟ می شود به عنوان ضرورت ازلی یا می شود به عنوان واجب بالذات. چون وجود، ذاتی اش وجوب است. هر جا وجود داریم، وجوب داریم. و بعد شما هم می گوید اینجا هم با وجود روبرویم، نه مثل ماهیتی که ندارد، به او وجود پیدا می کند که بعد بگویید بالغیر است. نه، خودش دارد. برای بعضی ها این تبدیل شد به یک سوال که صدرا خودش هم مطرح کرد. خب اگر این باشد، پس در واقع همه می شوند واجب بالذات که! صدرا جواب داده واقعیتش واجب بالذات نیست در ممکن، واجب بالغیر است. و اگر خوب بخواهیم بگوییم وجودات امکانی اگر می گویم موجود است به نفس ذاته، یعنی حیثیت تقییدیه نمی خواهد. یعنی برای وجود، به وجود دیگر نیاز ندارد. ماهیت به وجود احتیاج دارد؛ ولی او به چیز دیگر احتیاج ندارد. اما این وجود را از کی گرفته، به حیثیت تعلیلیه نگاه کنید، احتیاج دارد. به تعبیر دیگر به لحاظ حیثیت تقییدیه می شود گفت که حیثیت تقییدیه نمی خواهد اما حیثیت تعلیلیه می خواهد. ما در این بحث وجوب بالذات و امکان ذاتی، دنبال آن اصل هستیم که بگوییم هیچ گونه حیثیت نخواهد، بشود واجب بالذات. خب جناب صدرا این را چه می گویی؟ می گوید ضرورت ذاتیه. تا قبل از صدرا ضرورت ذاتیه می گفتند، همه کجا بود؟ در بحث ماهیات. چطوری توضیح می دادند؟ ماهیت، در ظرف وجود، حکم موجودیت را می پذیرد؛ آن توضیحاتی که دادند، در مورد ماهیت

می گفتند. صدرا آمد در بحث وجود امکانی که وجود است، یعنی واقعا خودش موجود الان، می گوید موجود مادام الجاعل، مادام الفاعل، مادام الغیر. تا این را می گوید، این یک نوع ضرورت ذاتیه است؛ اما در منطق، تا به حال، ضرورت ذاتیه به این شکل گفته نشد. در پراتز نکته ای بگویم: یک بحثی است که صدرا این بحث های منطقی اش را کجا می شود پیدا کرد؟ لابلای این نوع بحث ها است. یعنی هر جایی یک چیزی را اضافه کرده، به آنها باید توجه کرد. یکی از چیزهایی که اضافه کرده، ضرورت ذاتیه را از آن فضای منطقی که نوعا خواندیم؛ الان می خواهد بگوید همان که میزان می گوید، همان که منطق می گوید اما یادتان باشد یک بیان افزوده ای برای ضرورت ذاتیه پیدا کرد ایشان. یک مورد دیگر، یک مصداق دیگر برای ضرورت ذاتیه دارد مطرح می کند. این را صدرا به این شکل گفته. حالا می توانید این طوری بگویید اگر ما گفتیم وجود موجود است به نفس ذاته، معنایش این نیست که ضرورت ازلیه دارد. می تواند بذاته باشد که ضرورت ازلیه است. می تواند به غیره باشد که ضرورت ذاتیه باشد، نه ضرورت ازلیه.

سوال: [؟]

استاد: ان شاء الله می رسم فرق های دو تا امکان را می گویم. اینها احتیاج دارد ما زبان مان را غنی تر کنیم. بنده چند بار در آن بحث های قبلی هم عرض کردم ما تعریف وجودی داریم، ذات وجودی داریم. حتی وجود فی نفسه لغیره عین هم هستند را توضیح دادم دو تا ذاتی اش است، لزومی ندارد جنس و فصل باشد.

سوال: [؟]

استاد: یعنی در طرح منطقی، جز این مورد پیدا نکردند. صدرا معتقد است اساسا ضرورت ذاتیه یعنی یک مادام باید بیاید، مادام الذات موجود بالغیر.

سوال: [؟]

استاد: من بعد از جلسه خدمتتان هستم. من واقعه الان ترسم این است هیچی جلو نروم. الان سه جلسه است من در این ایستادم. چند جور تقریر کردیم رفتیم جلو، ولی احساس می کنم باید جلوتر بروم. بعد از جلسه، من خدمتتان هستم.

این را صدرا که گفته، چند شکل به این، بیان داده. حالا بگذارید من می خوانم برایتان. تفسیر جلد ۴ صفحه ۶۵ را خودتان رجوع کنید^۱، من دیگر نمی خوانم. تفسیر جلد ۱ صفحه ۵۵ را اول بخوانم. «إن الوجود الإمكانی بحسب هویتة متقوم بغیره» وجود امکانی چیست؟ عین فقر است «متقوم بغیره واجب به و إذا قطع النظر عن موجدہ یكون باطلا محضا» باطل محض می شود. یعنی اگر غیر را در نظر نگیری، باطل محض است. «و معنی کونه ضروری الوجود» چیست؛ شما می گوید ضروری الوجود است؟ می گوید «آته بعد ما صدر ذاته عن العلة لا یفتقر إلى وجود زائد علیه فی کونه موجودا»، «بعد ما صدر» وقتی که از واجب صادر شده، نیاز به وجود دیگر ندارد، یعنی حیثیت تقییدیه نیست وجود برایش موجود. «بخلاف المهیة فإنها فی حد ذاتها غیر موجودة و لو فی وقت صدورها عن

^۱ أن الموجودات متفاوتة في درجات الوحدة، كما أنها متفاوتة في فضيلة الوجود، و كما أن أحق الجميع بالموجودية الوجود القيومي، إذ هو صرف الوجود الذي لا يتصور فيه عدم بوجه من الوجوه أصلا، لكونه موجودا بجميع الاعتبارات، واجبا على جميع التقادير، وجوبا أزليا أبديا، و ضرورة ذاتية أزلية، بخلاف سائر الضرورات الذاتية أو الوصفية لتقيدها بما دام الذات أو ما دام الوصف، و بعده الوجودات العارضة للمهيئات على تفاوت مراتبها فإن صدق الموجودية لها ضرورية مقيدة بمادام الوجود بإدامة الجاعل التام إياها، ثم نفس المهيئات الممكنة المعروضة للوجود في الخارج، ثم الذهنيات الصرفة و الفرضيات الكاذبة.

الفاعل، و معنى الإمكان في الوجودات أنها بأنفسها متعلقة الذات بغيرها و ليست المهيئات متعلقة الذات بغيرها فإمكانها عبارة عن تساوي نسبتها إلى الوجود و العدم». این یک.

متن دیگر اسفار جلد ۶ صفحه ۳۲۸ است. تعبیر ایشان این است یک سوالی شد که اگر این باشد، لازم می آید که تمام وجودات امکانی، وجوب بالذات پیدا کنند و وجود بالذات پیدا کنند. «فیقال لك» جواب می دهد «حسب ما حققناه في مسألة الوجود من أن كلا من الأنیات البسيطة و الوجودات المجعولة التابعة للوجود التام الإلهي و الأنية الأشدية الواجبية و إن كانت ضرورية الوجود» بله، ما می دانیم ضروری الوجود است. هر وجودی تا موجود است، ضروری است. «لأن وجودها عين هويتها» وجودش عين هویتش است، ضروری است یقیناً. «لكن ضرورتها تابعة للضرورة الأزلية الإلهية» تابع ضرورت الهیه است. چرا؟ «لأن ضرورتها ما دام الجعل و الإفاضة» است، «لا في أنفسها مع قطع النظر عن ارتباطها بالوجود التام الإلهي». یعنی چی؟ اینکه می گویم ضروری هست، مادام الجعل است، مادام الافاضه است، نه قطع نظر از آنها. «و قد ثبت الفرق في علم الميزان بين الضرورة الدائمة الأزلية و الضرورة الذاتية» کدام ذاتیه؟ «التي لا تدوم إلا ما دامت الذات موجودة». می گوید بینید در آن بحث منطق، بین ضرورت ذاتی و ضرورت ازلی فرق گذاشتند. این یک متن.

باز یک متن دیگر هست در صفحه ۲۰ مشاعر. «اذ وجوده» وجود واجب «واجب بالضرورة الأزلية من غير تقييده بما دام الذات، و لا اشتراطه بما دام الوصف» یعنی واجب بالضروره ای که می گویم، ضرورت ازلی دارد. ضرورت ازلی اش چیست؟ تقييد به مادام الذات و مادام الوصف و اینها ندارد. «و الوجودات الامكانية مفتقرات الذات متعلقات الهويات، اذ قطع النظر عن جاعلها، فهي بذلك الاعتبار باطلة مستحيلة». چرا؟ «اذ الفعل يتقوم بالفاعل» اینها فعل حق اند. تا فاعل را در نظر نگیری، این فعل معنا ندارد؛ همان ربط که می خواهد درست کند. «كما ان ماهية النوع المركب يتقوم بفصله». بعد اینها را که گفت، می گوید اما اگر می گوید الوجود موجود یعنی چی؟ می گوید «و معنى كون الوجود موجودا، أنه اذا حصل أمّا بذاته» که می شود واجب، «أو بفاعل» که می شود ممکنات، «لم يفتقر في كونه متحققا الى وجود آخر يحصل له» یعنی چی؟ حیثیت تقييدیه نمی خواهد اما حیثیت تعلیلیه می خواهد، در نهاد ذاتش خوابیده. این بیانی که صدرا می آورد، در حقیقت یک کار می خواهد بکند: یک ضرورت ذاتیه در برابر ضرورت ازلیه بیان بکند.

یکی هم صفحه ۱۹۲ همین جلد ۱ اسفار، «و قد مر أيضا أن معنى الإمكان في الوجود الممكن غير معناه في الماهية» یک امکان ماهوی داریم، یک امکان وجودی. «و أن أحدهما» یعنی امکان وجودی «یجامع الضرورة الذاتية بل عينها بخلاف الآخر» یعنی امکان ماهوی با ضرورت ذاتیه جمع نمی شود اما آن یکی جمع می شود. ادبیات ضرورت ذاتیه را خواستم بگویم، یعنی تعبیر ضرورت ذاتیه می کند. این، کار صدرا است. به نظرم خیلی توانست یک نکته ای را دریاورد آن هم در فضای وجودی. چون قبلش اصلا همچنین تصویری از وجود امکانی نبود. خب این هم گفتیم، به توفیق الهی این به پایان رسید.

طرح چهارم: همین که موجود است پس قابلیت عام (امکان عام) وجود دارد، اما بدون غیر نیست پس فی حد نفسه قابلیت خاص (امکان خاص) وجود دارد

اما طرح چهارم را اگر اجازه بدهید به سرعت می گویم. تا به حال سه طرح را گفتیم، الان می خواهم از طرح چهارم استفاده کنم. طرح چهارم این طوری است. طرح چهارم عمدتاً می خواهد بگوید همین که موجود است، قابلیت وجود دارد، قابلیت عام. قابلیت وجود یعنی چی؟ یعنی امکان عام، نه امکان خاص که الان ما دنبالش هستیم. تا به حال من امکان خاص را داشتم درست می کردم. دقت کنید طرح چهارم چطوری است. تا می گوید موجود است پس ممتنع بالذات نیست، پس بذاته قابل اند اما بذاته قابل اند یعنی

چی؟ قابلیت عام. یعنی می‌تواند باشد، خواه به نحو وجوبی خواه به نحو امکانی. به این طرح چهارم نگاه کنید. همین که وجود دارد، چه وجود امکانی چه وجود واجبی؛ همین که وجود دارد، قابلیت عام وجود را دارد. قابلیت عام وجود یعنی چی؟ یعنی امکان عام که می‌تواند با وجوب بسازد، یعنی با وجوب ذاتی هم بسازد حتی. درست شد تا اینجا. حالا بعد از این، این طوری می‌گوییم: این قابلیت وجود آیا از خود ذاتش بلند می‌شود، این می‌شود واجب بالذات. چطوری یعنی؟ یعنی می‌گویید از خود ذاتش بدون غیر است. خود ذات اقتضاء دارد که باشد. گفتیم همین که موجود هست، قابلیت دارد اما این قابلیت در واجب که می‌رسیم، تبدیل می‌شود به وجوب، قابلیت عام تبدیل می‌شود به وجوب. چرا؟ چون خود ذات اقتضاء دارد که باشد. اقتضاء دارد که باشد و نمی‌شود که نباشد. این نحوه که می‌گوییم، می‌شود وجوب بالذات. حالا در مورد وجود امکانی چه باید بگوییم؟ در وجود امکانی می‌گوییم قابلیت عام را دارد. چون همین که هست، قابلیت عام را دارد اما بدون غیر نیست، پس آن حتمیت وجود را ندارد ولی قابلیت را دارد، پس باید چگونه قابلیتی داشته باشد؟ می‌گوییم امکان دارد که باشد. اول گفتیم امکان دارد، امکان را چکار کردیم؟ امکان عام گرفتیم. الان این امکانی که می‌گوییم، چیست؟ امکان خاص. چرا؟ چون گفتیم به ذات ندارد، پس ضرورت ندارد، پس باید بگوییم اگر هست، به ذات خودش امکانی دارد که نمی‌تواند به شکل وجوب باشد. یعنی به حسب ذاتش می‌تواند با غیر باشد ولی بدون غیر نیست. این طرح، طرح چهارم است. این طرح چهارم هم قابلیت بحث دارد چرا؟ از اول، صحبت قابلیت را کرده، قابلیت عام. از اول، صحبت قابلیت را کرده، یعنی صحبت جواز را کرده، جواز عام. بعدش چکار کرده؟ گفته جواز عام، دو فرض دارد. یا می‌تواند واجب باشد یا نه. نه‌اش چیست؟ یعنی همان قابلیت را دارد اما قابلیت وجوب را ندارد. همین که گفتید، می‌شود چی؟ قابلیت خاص. این طرح چهارم، خیلی خلاصه گفتم، می‌خواستم خیلی رویش مانور بدهم، ظاهراً احساس می‌کنم دیگر نمی‌شود. اگر کسی این کار را بکند، این طرح چهارم هم به ما کمک می‌کند تصویری از بحث قابلیت و امکان و جواز پیدا کنیم. یعنی از اول، همین که موجود است، یک نوع جواز درش هست، جواز عام؛ ولی این جواز نمی‌تواند جواز وجوبی باشد، جواز غیر وجوبی است که می‌شود جواز خاص. این کاری که کردیم، از اول جواز را اخذ کردیم. به چی؟ به نفس موجود بودن نشان می‌دهد ذات ابناء ندارد و می‌تواند. روی این تمرکز کردیم. خود این متن هم از یک جهت از آن بیان صدر را که گفت چون موجود است پس ممتنع نیست؛ امتناع را که برطرف کنید، به یک قابلیت عام می‌رسید. قابلیت عام بعدش می‌رسیم به قابلیت خاص. یعنی می‌خواهم امکان را در وجود اخذ کنم اما به این نحو. اگر این را هم بگویید، این هم می‌شود به عنوان یک طرح بعدی. ان شاء الله از فردا ما باید برویم در فروع امکان ماهوی و امکان وجودی. اگر احتیاج دیدم، یک کمی امکان ماهوی را دوباره باز بشورانم، بعد دوباره بروم در بحث فرق این دو.

و السلام علیکم و رحمت الله و برکاته